

«خود ایده آل» به مثابه سازه معنوی برای دانشگاه اخلاق مدار در بستر حکمرانی علم

محمد اسماعیل عبداللهی^۱

چکیده

در عصر حاضر، انسان‌ها بیش از هر زمان دیگری به دنبال دستیابی به آرامش درونی از طریق آسایش جسمی هستند. دستیابی به این آرامش پایدار تنها از طریق ترویج معنویت، اخلاق، و تقویت قوای روحانی ممکن است. در این میان، دانشگاه‌ها به عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز علمی و فرهنگی، نقشی حیاتی در بهبود زندگی بشر و تأمین آسایش نسبی ایفا می‌کنند. دانشگاه‌ها نه تنها کانون تحولات و مقدرات بشری هستند، بلکه منبع اصلی تأمین دانش و حکمرانی علم به شمار می‌آیند، به طوری که می‌توانند علم را به عنوان بخشی از «خود ایده آل» به جهانیان عرضه کنند. ضرورت بررسی این موضوع در نقش مهم دانشگاه‌های اخلاق مدار نهفته است، چرا که این دانشگاه‌ها می‌توانند علم نافع و زندگی خردمند را از طریق حاکمیت و گفتمان‌سازی علمی ترویج دهند. مسئله اصلی پژوهش حاضر شناسایی ویژگی‌های دانشگاه‌های اخلاق مدار و تحلیل نقش «خود ایده آل» در بستر آنهاست. تأکید ویژه بر ساخت معنوی خود ایده آل متناسب با زیست‌بوم و بر مدار آرمان‌های هدف‌گذاری شده، محوری‌ترین جنبه این تحقیق است. این پژوهش با استفاده از روش‌های تحلیلی و تفسیر متون دینی، به بررسی چگونگی شکل‌گیری و توسعه خود ایده آل در دانشگاه‌های اخلاق مدار می‌پردازد. فرضیه اصلی پژوهش این است که «خود ایده آل» به عنوان سازه‌ای معنوی می‌تواند به تحقق "خود تکاملی" در منطق الهی کمک کند، در حالی که در منطق ماتریالیسم، این امر محدود به خود طبیعی است. اهداف این تحقیق شامل تبیین مفهوم خود ایده آل، شناسایی موانع موجود بر سر راه آن، و ارائه راهکارهایی برای تحقق آن در دانشگاه‌های اخلاق مدار است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که با وجود متغیرهای بازدارنده، می‌توان با تکیه بر متون دینی و ارزش‌های اخلاقی، خود ایده آل را به عنوان مبنایی برای تحول مثبت در دانشگاه‌های اخلاق مدار به کار گرفت. این تحقیق می‌تواند به فهم بهتر نقش دانشگاه‌ها در گسترش علم و معنویت در زندگی معاصر کمک کند.

واژگان کلیدی

خود ایده آل، خود تکاملی، حکمرانی علم، دانشگاه اخلاق مدار، سازه معنوی.

۱. استادیار گروه حکمرانی فرهنگی اجتماعی، دانشکده حکمرانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Email: m.e.abdollahi@ut.ac.ir

پذیرش نهایی: ۱۴۰۳/۱۰/۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۷/۱۳

طرح مسأله

زندگی بدون آشنایی با خود و تنفس بدون «خود ایده آل»، نه تنها قابل تفسیر و توجیه نیست، بلکه به تنهایی می‌تواند همه قوانین منطقی زندگی و ارزش‌های آن را به تباهی بکشد. (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۰۸) بدون شک انسان و ابزارهای انسانی، در بستر حکمرانی علم و چرخه علمی دنیا، عامل تعیین کننده‌ای است؛ در این میان دانشگاه به عنوان مبدا صلاح و فساد و منشأ همه تحولات و مقدرات یک کشور (صحیفه امام، ج ۸، ص ۶۴) و تامین کننده و تغذیه کننده حکمرانی علم، نیز نیازمند شناخت درونی و وصول به خود ایده آل است. خود ایده آل دانشگاه، در هر جامعه، بر مبنای اهداف کلان و آرمان‌ها و انگیزه‌های آن جامعه شکل می‌گیرد. در ایران پس از انقلاب، آرمان‌ها و اهداف کلان جامعه بر مبنای اهداف الهی و به هدف ساخت حیات طیبه و بهسازی اخروی انسان‌ها شکل گرفته است بر این اساس انتظار می‌رود مجامع علمی کشور و دانشگاه ایرانی، مبتنی بر اسناد بالادستی با تکیه بر شناخت عمیق از خود ایده آل، گام بردارد. اسناد بالادستی نظام جمهوری اسلامی ایران، نشان می‌دهد علم و فناوری مهمترین اولویت حکمرانی کشور قرار گرفته است چرا که نرم افزار شکل گیری تمدن اسلامی، علم و فناوری است. (عبداللهی، حسین پور چایجانی، ۱۴۰۳) ساخت تمدن نوین اسلامی، هدف میانی و ابزاری برای گسترش معارف حقیقه الهی و آموزه‌های اسلامی است تا از رهگذر تمدنی، زمینه بهتری برای بشریت فراهم شود تا بتوانند از روی شناخت عمیق، برای خداوند متعال، بهتر زندگی کنند. و همین مسأله نیز باید در دانشگاه ایرانی مورد توجه قرار گیرد، هم چنان که بنیانگذار انقلاب فرمودند: اگر چنانچه تربیت یک تربیت انسانی باشد، و موافق با فطرت انسان که همان فطرت ودیعه گذاشته شده از طرف خداوند است، و «فطرت الله التي فطر الناس علیها» آن طور باشد، در دانشگاه هم همان طور تربیت باشد، اینها بعد که تحویل به جامعه داده می‌شوند، و مقدرات جامعه قهراً به دست اینها سپرده می‌شود یک کشور را کشور نورانی، کشور انسانی، کشور به فطرت الله تربیت می‌کنند. (صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۳) پرسش اصلی این تحقیق این است که نقش «خود ایده آل» برای از خودبیگانگی تکاملی برای دانشگاه اخلاق مدار، چیست؟ و این مسیر تکاملی برای دانشگاه اخلاق مدار ممکن است با چه موانعی مواجه باشد؟ فرضیه اولیه تحقیق این است که در منطق ماتریالیسم، مسیری برای از خودبیگانگی تکاملی به معنای پرورش همه ساحات انسانی (باطنی و ظاهری) در همه پدیده‌ها از جمله دانشگاه اخلاق مدار، پیش بینی نشده است و «تکامل» را تنها در محدوده ساخت جسمانی و تامین کننده آسایش می‌پذیرد و «اخلاق مداری» را تنها در محدوده رعایت هنجارهای اجتماعی و مقررات مدنی تفسیر می‌کند.

مفهوم «خود» و گونه های فلسفی آن

مفهوم «خود» از مفاهیمی است که بشر بواسطه آن توانسته است اندیشه ورزی نماید و این موضوع تنها از طریق تجربیات بسیار و اندیشه های عمیقی است که به واسطه و برای شناخت «خود» به دست آمده است و این موضوع جدای از تجربه احساسات و نیازهای وی نبوده است. «هزاران سال است که انسان از دیدگاه های مختلف درباره شناخت و بررسی «خود» می کوشد، علوم انسانی را به میدان می کشد و میلیون ها تجربه و تتبع و اندیشه را بکار می اندازد و با همه این تکاپوها و تحقیقات هنوز نمی داند که چیست آن خود که اگر آن را درست بشناسد درد و اندوه ها و تلفات نابجای خود را تقلیل داده حداقل یک روز در عمرش از خواب بیدار شود و صبح گاه آن روز را صبح سعادت واقعی بداند». (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۸، ۱۶۸) «خود» عامل مدیریت حیات است که تنظیم روابط حیات را با محیط طبیعی و با سایر موجودات پیرامون خود بر عهده می گیرد. خود محصولی عالی از حیات طبیعی است که دانسته ها و خواسته های آدمی را تقویت و ادامه حیات را توجیه و اراده می نماید. خود محصول عالی طبیعت حیات است که مدیریت و تنظیم و بازسازی و توجه آن را بر عهده دارد. با این بیان اکنون در تعریف «از خودبیگانگی» باید گفت: از خودبیگانگی عبارت است از این که انسان گوهر گران بهای وجود خویش را که هویتی الهی دارد فراموش نموده و عمر خود را صرف ارضای تمایلاتی کند که خواسته هایی متعکس با خود حقیقی دارد به گونه ای که به تدریج حقیقت الهی خویش را منکر شده و انانیت و خود طبیعی بر او چیره می گردد و لاجرم ساختار وجودی اش تباه شده تا سر حد حیوانیت بلکه پست تر سقوط می کند. (عبداللهی، ۱۴۰۴)

این موضوع از این لحاظ دارای اهمیت است که اولاً مفهوم از خودبیگانگی مفهومی است که در حوزه های فلسفی، روان شناسی و جامعه شناسی نیز مورد توجه قرار گرفته و در شیوه های تربیتی و اخلاقی فردی و جامعه، دارای کارایی است و ثانیاً این مفهوم در دو رویکرد ماتریالیستی (هم چون رویکردی که هگل و مارکس داشته اند) و اخلاقی آن (هم چون رویکردی که اندیشمندان مسلمان داشته اند) مورد بررسی قرار گرفته است. بنابراین با تحلیل از خودبیگانگی و تخصیص سیر تاریخی آن در گستره تاریخ فلسفه و سپس تبیین این مفهوم از نظر الهیات اسلامی، می توان به ابعاد معضلات فردی و اجتماعی از خودبیگانگی در دانشگاه اخلاق مدار، بر اساس تفسیرها و برداشت هایی از آموزه های حکمی اسلام پرداخت. (Abdollahi, 1403)

خود طبیعی و خود تکاملی و نقش آن در تحول علمی

در مطالعه مفهوم "خود" در انسان و پدیده های تحول آفرین ساخت بشر، می توان این "خود" را به دو دسته کلی تقسیم کرد: "خود طبیعی" و "خود تکاملی". این دو جنبه از خود، نه تنها در

سطح فردی بلکه در سطوح اجتماعی، نهادی و حتی حکومتی قابل شناسایی و تحلیل هستند.

خودِ طبیعی

خودِ طبیعی به معنای بنیادی‌ترین و ابتدایی‌ترین حالت خود است که در آن، فرد یا جامعه صرفاً بر اساس نیازها و خواسته‌های بقا و استمرار ذاتی خویشتن عمل می‌کند. به تعبیری، این نوع از خود بر اساس تمایلات طبیعی و بی‌قاعده انسان پایه‌ریزی شده است و به دنبال بقا و گسترش بی‌حد و حصر خود است (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ۳۳۸). به دلیل عدم وابستگی به اصول و قوانین خاص، این خود نمی‌تواند نمودار علاقه و محبت مطلق انسانی باشد، زیرا تنها به تداوم موجودیت خود اهمیت می‌دهد. این خود به عنوان یک عامل فعال، در واکنش به محیط و تغییرات پیرامونی دستخوش تحول مداوم قرار می‌گیرد. با هر "خود" جدیدی که به عرصه زندگی وارد می‌شود، "خود" پیشین از کار افتاده و انسان از "خود"های قبلی بیگانه می‌شود. این نوع از خود، نه باری از ارزش‌های مثبت و منفی دارد و نه قدرت تحلیل خوب و بد؛ بلکه صرفاً در جهت حفظ بقاء فعالیت می‌کند و با تغییرات بیرونی و درونی، دچار دگردیسی مستمر می‌شود.

خودِ تکاملی

در مقابل، "خودِ تکاملی" بر مبنای دگرگونی و تحول درونی انسان استوار است. این خود، نتیجه تلاشی مستمر برای رسیدن به مرحله‌ای از تکامل و بلوغ است که در آن فرد یا جامعه به دنبال تحقق پتانسیل‌های بالقوه خویشتن می‌باشد. "خودِ تکاملی" تلاش دارد که بر اسباب و انگیزه‌های طبیعی غلبه کند و استقلال بیشتری به دست آورد و این امر با بهره‌برداری از آزادی‌ها و عناصر محیطی صورت می‌پذیرد. دانشگاهی که به مقام "خودِ تکاملی" دست یافته باشد، خود را از مرحله ابتدایی و صرفاً طبیعی عبور داده و به مرحله‌ای از تعهد و مسئولیت‌پذیری اخلاقی رسیده است. از دیدگاه متون دینی، تورم خودِ طبیعی انسان را به سطحی نهاده و محدود می‌برد، در حالی که "خودِ تکاملی" با اتصال به عناصر فوق انسانی و ماورای مادی، به رشد و تعالی واقعی می‌انجامد. (عبداللهی، ۱۴۰۳)

در آیات قرآن اشاره شده است که انسان باید از محدودیت‌های وجود خود طبیعی فراتر رفته و به حقایق بزرگ‌تری در جهان آفاق و انفس دست یابد، چنانکه آمده است: «سَنَرِيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (فصلت، ۵۳). در اینجا تأکید بر نیاز به حرکت از انحصار در طبیعت‌گرایی به سوی شناخت عمیق‌تر و معنادارتر وجود است. این تغییر نگرش از خودِ طبیعی به خودِ تکاملی می‌تواند منجر به ازخودبیگانگی مثبت شود، جایی که فرد یا جامعه از سطوح اساسی و ابتدایی وجود فراتر رفته و به تعالی و تحول واقعی دست پیدا می‌کند. این تطور نه تنها وابسته به عوامل مادی نیست، بلکه باید به انگیزه‌ها و عوامل متعالی‌تر نیز تکیه کرد.

برای دستیابی به یک جامعه یا دانشگاهی که براساس اصول اخلاقی و متعالی باشد، لازم است که به هر دو جنبه خود توجه شود. نادیده گرفتن یکی از این دو جوانب می‌تواند به رشد نامتوازن و تک‌ساحتی بینجامد. بنابراین، یک حرکت هم‌زمان در جهت کنترل و تعدیل خود طبیعی و رشد و ارتقاء خود تکاملی می‌تواند به تحقق یک ساختار اخلاقی واقعی و پایدار منجر شود.

از خودبیگانگی و نقش آن در ازاله علم بومی و هنجارهای علمی از ساحت دانشگاه

در عصر جهانی‌سازی و تبادل بی‌وقفه اطلاعات، مسئله از خودبیگانگی به یکی از مسائل بزرگ فرهنگی و علمی تبدیل شده است. از خودبیگانگی، به عنوان وضعیتی که در آن فرد یا جامعه، ارتباط با هویت‌ها و ارزش‌های بومی خویش را از دست می‌دهد، می‌تواند تأثیرات گسترده‌ای بر ساختارهای اجتماعی و علمی برجای گذارد. در محیط دانشگاهی، به‌ویژه در نهادهایی که به دنبال ارتقاء یک مدل اخلاق‌مدار از آموزش و پژوهش هستند، این پدیده می‌تواند منجر به یک خطر بزرگ‌تر یعنی از دست رفتن علم بومی و تضعیف هنجارهای علمی محلی شود. چنین چالشی نه تنها ظرفیت‌های بومی و تأثیرات فرهنگی منحصر به فرد را محدود می‌سازد، بلکه هویت آکادمیک و فرهنگی دانشگاه را نیز تهدید می‌کند. در این راستا، شناخت و تحلیل دقیق از خودبیگانگی و پیامدهای آن بر دانشگاه‌ها، به‌ویژه در زمینه حفظ و تقویت علم بومی و هنجارهای علمی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مقدمه‌ای بر این مباحث، ما را به بررسی نقش حیاتی هویت و فرهنگ در پی‌ریزی یک ساختار آموزشی اخلاق‌مدار و متوازن هدایت می‌کند.

۱. هگل و از خودبیگانگی

از خودبیگانگی در معنای منفی آن از زمان هگل به شیوه‌ای علمی مورد بحث قرار گرفته شده است. هگل مفهوم از خودبیگانگی را در حوزه‌های مختلف از جمله در حوزه دین به کار می‌برد. از مجموعه سخنان وی بدست می‌آید که وی دین را یکی از عوامل از خودبیگانگی انسان به معنای منفی آن می‌داند. هگل می‌گوید: دو نوع قانون داریم: ۱- قانون طبیعی؛ ۲- قانون وضع شده. وی دین را مجموعه‌ای از قضایا می‌داند که از ناحیه مرجعی وضع شده و ما ملزم به تبعیت از آن هستیم و مبنای چنین دینی را اعتبار و اقتدار آن مرجع می‌داند نه تشخیص عقل. به نظر هگل، یهودیت یک چنین دینی است. هگل می‌گوید: پذیرفتن دین یعنی پذیرفتن قوانین وضعی و مقهور اراده غیر شدن و بیرون آمدن از امتداد وجودی خود. هگل این وضع را «بریدن» یا «فصل شدن» انسان از طبیعت خود می‌داند؛ زیرا در این حالت دیانت انسان که تعیین کننده رفتار اوست از طبیعت او نمی‌جوشد، بلکه از بیرون بر او تحمیل می‌شود. هگل جوهر از خودبیگانگی را در این نکته نهفته می‌بیند که فرد انسان احساس می‌کند حیات

شخصیت فردی او خارج از ذات او، یعنی در جامعه و دولت وجود دارد. وی پایان ازخودبیگانگی را عصر روشنگری می‌داند که حقایق تقویت‌کننده بیگانگی کاهش می‌یابد. انگیزه خارجی امری عینی و صد در صد محسوس و ملموس می‌شود و دولت و سازمان دینی دیگر حقایقی هراس‌انگیز و اضطراب‌آفرین نیستند، بلکه بخشی از عالم مادی هستند که در معرض بررسی و تحقیق علمی قرار می‌گیرند. (تیلو، ۱۳۸۷: ۵۷-۵۶)

هگل به از خودبیگانگی در حوزه اقتصاد نیز عنایت داشته و معتقد است تقسیم کار و تنوع آن انسان را از اینکه نیازهای خود را تأمین کند و به آنچه تولید می‌کند نیازمند باشد، دور می‌سازد و سبب اعتماد انسان به غیر خود (انسان‌های دیگر و صنعت و فن) و پیدایش نیرویی برتر از انسان و حاکم بر او می‌شود که از حیطه قدرت او خارج است و آن موجود بیگانه بر او مسلط می‌شود. (رجبی، ۱۳۸۰: ۸۲)

۲. فوئرباخ و از خودبیگانگی

فوئرباخ، که در حقیقت واسطه فکری میان هگل و مارکس است، از خودبیگانگی هگل را در دین مطرح کرده است. فوئرباخ، که یک فیلسوف ماتریالیست است، دین را عامل بزرگ از خودبیگانگی انسان می‌شمارد. (شریعتی، ۱۳۷۷، ج ۴: ۲۷) وی معتقد بود که آدمی حق، محبت و خیر می‌خواهد و چون نمی‌تواند آن‌ها را تحقق بخشد، آن‌ها را به موجودی برتر، یعنی نوع انسان که آن را «الله» می‌نامد، نسبت می‌دهد و وجود خدایی را با این صفات مجسم می‌سازد و به این طریق از خودبیگانه می‌شود. به همین دلیل، وی دین را مانعی در راه پیشرفت مادی، معنوی و اجتماعی انسان تلقی می‌کند. وی معتقد است که انسان در سیر خود برای رهایی از دین و به تعبیری از خودبیگانگی، سه مرحله را گذرانده و یا باید بگذراند: در مرحله نخست، خدا و انسان در دامان دین بهم آمیخته بودند؛ در مرحله دوم، انسان از خدا کناره می‌گیرد تا روی پای خود بایستد و در مرحله سوم، که فوئرباخ همه را به سوی تحقق بخشیدن به آن فرا می‌خواند، مرحله علم انسانی است که انسان ماهیت خود را باز می‌یابد و مالک جوهر خویش می‌شود. نوع انسانی خدای انسان می‌گردد و به جای رابطه با خدا و انسان، رابطه نوعی انسانی و انسان مطرح می‌شود. (رجبی، ۱۳۸۰: ۸۳)

۳. مارکس و از خودبیگانگی

کارل مارکس برای «کار» بالاترین ارزش را قائل است و می‌گوید: «انسان در روند کار، خود را می‌سازد و سرشت نوعی خود را به جا می‌آورد. بنابراین زیستن، یعنی کار کردن. به همین دلیل، مارکس کار را «تجلی زندگی» می‌نامد. این تجلی از زندگی ممکن است موجب بیگانگی از زندگی شود. این مشکل زمانی پیش می‌آید که انگیزه کار نه نیاز درونی، بلکه نیاز

بیرونی و اتفاقی باشد. (مارکس و انگلس، ۱۳۵۸ : ۲۱۷) یعنی وقتی که انسان ناچار باشد برای ادامه حیات خود، کار خود را و در واقع، خویشتن خود را مانند کالا بفروشد.

کارل مارکس می گوید : «انسان از طریق الوهیت و ایدئولوژی «خود حقیقی اش» را تحقق نمی بخشد، بلکه از طریق اتحاد با جهان به وسیله کار خلاق، فعالیت سازنده و روابط اجتماعی عینی و هماهنگش، ذات خود را تحقق می سازد». (مارکس، ۱۳۸۲ : ۱۲۶)

مارکس بر این باور است که دین و آموزه های دینی یکی از موانعی است که در مسیر خود شکوفایی کامل انسان قرار دارد و عامل از خودبیگانگی او می شود؛ به این بیان که دین با دادن وعده و وعیدهای اخروی جلوی حرکت توده های مردمی را می گیرد و نمی گذارد انسان ها در مقابل حکومت های استبدادی قیام کنند و از انسان یک موجود خیالی می سازد و هیچ گاه انسان به هویت حقیقی خودش دست نمی یابد و این به صورت از حقیقت خود فاصله می گیرد و از خودبیگانه می شود.

مارکس راه نجات انسان از این ورطه را، مقابله با دین و از بین بردن دین می داند. مارکس صرفاً از بیگانگی انسان از طبیعت سخن نمی گوید. مارکس به چهار جنبه عمده این مفهوم اشاره دارد:

ا. انسان از طبیعت بیگانه شده است

ب. از خودش بیگانه شده است (فعالیت های خودش)

ت. از وجود نوعی خود (از وجود خود در حکم نوع انسانی) بیگانه شده است

ث. انسان از انسان بیگانه شده است (از سایر انسان ها)

شیء که کار تولید می کند (محصول کار) در مقابل کار به عنوان چیزی بیگانه و قدرتی مستقل از تولید کننده قد علم می کند. محصول کار در شیء تجسم یافته و عینیت یافته اما واقعیت یافتگی کار عینیت یافتن آن است. واقعیت یافتگی به شکل از دست دادن واقعیت عینیت یافتن به شکل از دست دادن شیء و بندگی در برابر آن به شکل جدایی یا بیگانگی پدیدار می گردد. (مارکس، ۱۳۷۷ : ۱۳۶)

۴. از خودبیگانگی در منطق الهی

برای بررسی مسأله از خودبیگانگی بر اساس مبانی قرآنی باید به چند اصل توجه نمود، اول آنکه در قرآن حقیقت انسان از روح جاودانه او تشکیل شده است و روح از خدا نشأت گرفته و به سوی او باز می گردد و انسان هویت از اوایی و به سوی اوایی (إنا لله و إنا إليه راجعون) دارد. دیگر آنکه، زندگی واقعی انسان در جهان آخرت است که با تلاش مخلصانه و همراه با ایمان خود در این دنیا، آن را بنا می نهد. بنابراین، مسئله از خودبیگانگی از دیدگاه قرآن باید در این چارچوب

مورد توجه قرار داد.

از خودبیگانگی در منظر قرآن یک حالت روانی و فکری است که دارای لوازم، نمودها و آثاری است. انسان از خود بیگانه که دیگری را خود می‌پندارد، به طور طبیعی، هویت دیگری را هویت خود می‌پندارد و این هویت دیگر هرچه باشد، انسان از خودبیگانه، تصویری متناسب با آن، از خود خواهد داشت. این هویت و تصویر دیگر، در اغلب موارد، هویت و تصویری است که بر اساس جهان بینی انسان از خود بیگانه شکل گرفته است. قرآن مجید، بارها نسبت به غفلت از خود و سرسپردگی انسان نسبت به غیر خدا، هشدار داده است و از بت پرستی، پیروی از شیطان و هوای نفس و تقلید کورکورانه از نیاکان و بزرگان، نکوهش کرده است. سلطه شیطان بر انسان و هشدار نسبت به آن نیز بارها و بارها در قرآن مجید مطرح گردیده و بر خطر انحراف انسان در اثر وسوسه شیاطین انس و جن تأکید شده و انسان را از افتادن در ورطه از خودبیگانگی بر حذر می‌دارد. (مطهری، ۱۳۷۴: ۳۰۱-۳۹۶)

برای درک ویژگی‌های از خودبیگانگی در قرآن می‌بایست به مفاهیمی همچون وسائس شیطان، غفلت از خود و پیروی کورکورانه از دیگران توجه نمود. مفاهیم یاد شده در فرهنگ بشری و بینش اسلامی، مفاهیمی آشنای قابل درک هستند، هرچند اگر به آن‌ها از زاویه مسأله از خودبیگانگی نگریسته شود، جلوه‌ای تازه می‌یابند، ولی مفاهیمی از قبیل خود فراموشی، خود فروشی و خود زبانی که در برخی از آیات شریفه آمده است، مفاهیم مهم دیگری هستند که درباره فهم ویژگی‌های موضوع از خودبیگانگی بسیار مهم هستند. اکنون برای تشریح ویژگی‌های از خودبیگانگی به آیاتی از قرآن کریم که در این زمینه هستند، اشاره می‌شود: **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** (حشر / ۱۹)؛ و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آنها فاسق اند. بنابر این آیه می‌توان فراموشی خداوند را نتیجه خود فراموشی دانست و این موضوع اشاره به بُعد هستی‌شناسانه انسان دارد، اینکه بی‌توجهی به خالق و سر منشأ هستی سبب خودفراموشی نفس و تکامل آن دارد. به این دلیل که سیر به سوی صفات خداوند غایت تکامل نفس است.

آیه دیگری که در آن می‌توان به ویژگی دیگر از خودبیگانگی توجه نمود، آیه **يَسْمَا اِشْتَرَوْا بِهٖ اَنْفُسَهُمْ** (بقره / ۹۰)؛ که خدای متعال می‌فرماید: آنها در مقابل بهای بدی، خود را فروختند. در این آیه می‌توان به ویژگی اهمیت قائل شدن افراد به اموری نامید که در قرآن، صرف عمر و توجه بیش از حد به آن‌ها به نوعی فروختن فرصتی است که خداوند به انسان داده است تا بواسطه آن اشرف مخلوقات گردد؛ قرآن در این آیه انداز می‌دهد که انسان باید برای احراز از خودبیگانگی به اموری که عمر خود را برای کسب آن می‌نهد، توجه نماید و این بی‌توجهی باعث دوری از غایت و تکامل انسانی و نیل به از خودبیگانگی است.

نسبت خود ایده ایدآل و از خودبیگانگی در ساحت علم

از خودبیگانگی پدیده‌ای است که در فلسفه و جامعه‌شناسی به صورت گسترده مورد بررسی قرار گرفته و تحلیل‌های مختلفی درباره آن ارائه شده است. ایده از خودبیگانگی، از زمان هگل تا مارکس و فوئرباخ، در حوزه‌های مختلفی چون دین، اقتصاد و اجتماع مورد توجه بوده است. هر یک از این اندیشمندان بر مبنای دیدگاه‌های خاص خود به تحلیل اثرات از خودبیگانگی بر ماهیت و هویت انسانی پرداخته‌اند.

چنانکه گذشت هگل از خودبیگانگی را به عنوان وضعیتی تلقی می‌کند که در آن، انسان از ذات واقعی خود دور شده و به تبعیت از قوانین و مرجع‌های خارجی پرداخته است. این نوع از خودبیگانگی، انسان را از طبیعت و ویژگی‌های ذاتی و مستقل خود جدا می‌کند. هگل دین وضعی را عامل این جدایی می‌داند و معتقد است که این وضعیت، به صورت یک گسست بزرگ از خود طبیعی و ارتباط با طبیعت انسانی تعبیر می‌شود (هگل در تیلو، ۱۳۸۷). فوئرباخ نیز دیدگاهی مشابه به هگل دارد، اما با تأکید بیشتر بر ماتریالیسم، دین را عامل بزرگ از خودبیگانگی تلقی می‌کند. او معتقد است که بشر به دلیل ناتوانی در تحقق خواسته‌های خود، آن‌ها را به موجودی برتر نسبت می‌دهد و این امر منجر به نوعی نادیده گرفتن هویت حقیقی انسان می‌شود (فوئرباخ در شریعتی، ۱۳۷۷). مارکس با توجه به زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی، از خودبیگانگی را در قالب روابط کار و تولید تحلیل می‌کند. او بر این باور است که کار زمانی که از نیاز درونی انسان نشأت نگیرد، بلکه به دلیل نیازهای بیرونی و فشارهای اجتماعی انجام شود، به فرآیندی تبدیل می‌شود که انسان را از خودش بیگانه می‌کند (مارکس، ۱۳۷۷). در این رابطه، دین نیز یکی از عوامل از خودبیگانگی بشری محسوب می‌شود.

از منظر اسلامی، از خودبیگانگی نه تنها نسبت به ماده و محیط خارجی، بلکه در بی‌توجهی به خالق و حقیقت روحانی نیز معنا می‌گیرد. قرآن کریم به کرات نسبت به غفلت از خدا و تسلیم در برابر دنیا هشدار می‌دهد و از فرو رفتن در ورطه از خودبیگانگی باز می‌دارد (مطهری، ۱۳۷۴). برای عبور از از خودبیگانگی و دستیابی به "خود ایده آل"، نیاز است این پدیده بر مبنای دیدگاه‌های اسلامی دوباره تفسیر شود. در این دیدگاه، "خود ایده آل" مفهومی فراتر از الگوهای اقتصادی و اجتماعی غرب دارد و بر پایه ارتباط معنوی و اخلاقی با خدا تعریف می‌شود. در یک دانشگاه اخلاق مدار، رسیدن به "خود ایده آل" تنها از طریق تقویت ارتباط با ارزش‌های اصیل الهی و توجه به رشد معنوی ممکن است. (عبداللهی، قناعتی، ۱۴۰۳) این خود ایده آل بستری را فراهم می‌آورد که در آن، علم و هنجارهای علمی متناسب با نیازهای بومی و جهانی احیا شوند و انسان‌ها بتوانند بر پایه اصول اخلاقی و با حفظ هویت اصیل خود، به توسعه و پیشرفت واقعی دست یابند. در نهایت، حکمرانی علم در یک دانشگاه اخلاق مدار باید بر مبنای الگویی باشد که

نه تنها از خودبیگانگی را کاهش دهد بلکه به تحقق خود ایده‌آل از منظر اسلامی و اخلاقی یاری رساند. این رویکرد می‌تواند هم‌زمان با جلوگیری از از دست رفتن علم بومی، به تحقق اهداف عالی انسانی کمک کند.

متغیرهای بازدارنده از خود ایده‌آل

در مسیر دستیابی به یک دانشگاه اخلاق‌مدار، مفهوم "خود ایده‌آل" نقش محوری ایفا می‌کند. کشف و تحقق این "خود ایده‌آل" به شناخت دقیق از خود، جلوگیری از خودباختگی، انکار خود، و عواملی نظیر آن بستگی دارد. متغیرهای بازدارنده‌ای چون ناآشنایی با خود، خودباختگی، انکار خود، معامله با خود، بی‌هدفی و بی‌معیاری، و دنیابستگی، همگی می‌توانند مانع از تحقق این خود ایده‌آل شوند. در اینجا با بررسی هر یک از این متغیرها، راه‌های رسیدن به خود ایده‌آل را تبیین می‌کنیم و نشان می‌دهیم که چگونه می‌توان از این متغیرهای بازدارنده گذر کرد و به سمت دانشگاهی پیش رفت که بستر حکمرانی علم بر پایه اخلاق اسلامی باشد:

۱. ناآشنایی با خود

جهل و ناآشنایی با خود با امکان علم و آشنایی، یکی از عناصر بازدارنده خود ایده‌آل است. اینکه با فرض امکان و تحصیل علم و آشنایی با «خود» هرگونه کوتاهی و هر عامل محرومیتی که تصور شود، بایستی به طور قطع محکوم گردد؛ زیرا بی‌اعتنایی به شناسایی خود با فرض امکان شناخت، خود را نارس و ناقص می‌گذارد و خود از قابلیت توجه خارج می‌گردد. بنابراین برای در امان ماندن از این نوع جهالت، بایستی موضوع شناخت خود در متن تعلیم و تربیت‌های جدی قرار بگیرد. از این رو همانطور که خودآشنایی عامل پیشبرنده و تعالی بخش انسان است، خودآشنایی اجتماعی و ملی نیز عامل شتاب دهنده تعالی اجتماعی است و در دانشگاه سبب اوج گیری علمی و مهارتی جامعه علمی می‌شود.

۲. خود باختگی

از دیگر متغیرهای بازدارنده خود ایده‌آل انسان و جامعه و هر پدیده دیگری از جمله دانشگاه، خودباختگی است. دانشگاه اخلاق‌مدار، دانشگاه خودباخته نیست

خودباختگی دانشگاهی، از دو پدیده اساسی ناشی می‌گردد: اول اینکه، انگاره‌های برون‌گرایی افراطی و نگاه به خارج از هویت و ملیت خود، سبب می‌شود تا جامعه علمی، پیوسته خود را با امتیازات بیرون از هویت خود رنگ آمیزی نماید و به نمایش بگذارد و جاذبه آن امتیازات، می‌تواند دانشگاه را به هر سو بکشاند. این کشش موجب طرد خود می‌گردد و این موضوع به واسطه دائمی بودن تحول هاست که جزء خود (انسان‌های دیگر) جریان دارد. تنها راه چاره این نوع از خودبیگانگی اثبات این حقیقت است که هیچ امتیازی در جزء خود که برای خود نسبی و

موقت است، نایبستی عامل ربوده شدن خود بوده باشد. دوم اینکه: ضعف و ناتوانی خود آن ماهیت هر پدیده است که استقلال موجودیت خود را نمی تواند حفظ نماید. این ضعف و ناتوانی ممکن است ناشی از حقارتی باشد که خود را فرا گرفته باشد و آن را از شایستگی استقلال و مدیریت ساقط نموده است.

از این رو همین دو عامل موجب می شود که تا هر خود ماهیتی، خود خویشتن را در بیرون از خویشتن احساس کند و تعالی خود را در تعالی عوامل و عناصر بیرونی یا با ابزار و منابع بیرونی بجوید. این احساس حقارت یا خود کم بینی اگر همراه با احساس احتیاج به داشتن خود بوده باشد، نتیجه اش این است که خود خویشتن را در دیگران می بیند و خود کم بینی را با امتیازات خود دیگران جبران می نماید و اگر خود کم بینی همراه با احتیاج به داشتن خود نباشد، به بیماری تخریب خود خویشتن و خود دیگران مبتلا می گردد. (ر.ک: جعفری، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۱۵)

۳. انکار خود

انسانی که می بیند در درون او اشتیاق شدیدی به شناخت فلسفه و هدف زندگی زبانه می کشد، با این حال می خواهد این اشتیاق سازنده را با خاکستر تمایلات پا در هوا و لذایذ حیوانی زود گذر بپوشاند، آیا این انسان منکر خود نیست؟ مسلم است که پیکار و مبارزه با خود که ناشی از انکار خود می باشد، یکی از پست ترین موارد از خودبیگانگی است که اگر تعلیم و تربیت سازنده نتواند این درد را معالجه کند، هیچ گامی در راه بهبود انسان ها برنداشته است. انکار خود، انکار موجودیت است. انکار خود از تاثیرگذارترین عناصر در بازدارندگی تکاملی است که از احساس بی هویتی و عدم شناخت کافی از داشته های خود است. اگر این انگاره، در محیط علمی و دانشگاهی فعال شود نه تنها سبب رکود اخلاقی و علمی دانشگاه می شود که سبب اضمحلال مراکز علمی و هویتی خواهد شد؛ هم چنان که اگر این انگاره در جامعه و یا بخش های از جامعه همچون صنعت، فعال شود منجر به هدم آن خواهد شد.

۴. معامله با خود ماهیتی

معامله با خود ماهیتی، غیر از خودباختگی و انکار خود است. معامله با خود، بر مبنای سودجویی و نفع طلبی افراطی استوار شده است. در این انگاره، انسانی که با ماهیت خود، معامله می کند، منکر واقعیت خود نیست و خود را هم نمی بازد. بلکه خود را قابل معامله می داند، خود می دهد و سود می گیرد. برای اینگونه از افراد که گرفتار شده اند، مفهوم خود و سود شناخته نشده است و نمی دانند که در زندگی آگاهانه سودی عظیم تر از حفظ خود در مجرای تکامل وجود ندارد، زیرا مدار سود و زیان و زشت و زیبا و خوب و بد و هدف و وسیله خود پویای آنان است. اگر این معامله گری زیان آور استمرار پیدا کند، به از دست رفتن خود منجر می شود. در

قرآن کریم چنین آمده است: «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينُ كَفَرُوا يَعْلَمُونَ النَّاسُ السَّحَرُ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرُّوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (بقره / ۱۰۲) ؛ و (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می‌خواندند پیروی کردند. سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود؛ و) کافر نشد؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند؛ و به مردم سحر آموختند. و (نیز یهود) از آنچه بر دو فرشته بابل «هاروت» و «ماروت»، نازل شد پیروی کردند. (آن دو، راه سحر کردن را، برای آشنایی با طرز ابطال آن، به مردم یاد می‌دادند. و) به هیچ کس چیزی یاد نمی‌دادند، مگر اینکه از پیش به او می‌گفتند: «ما وسیله آزمایشیم کافر نشو! (و از این تعلیمات، سوء استفاده نکن!)» ولی آنها از آن دو فرشته، مطالبی را می‌آموختند که بتوانند به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند؛ ولی هیچ گاه نمی‌توانند بدون اجازه خداوند، به انسانی زبان برسانند. آنها قسمتهایی را فرامی‌گرفتند که به آنان زیان می‌رسانید و نفعی نمی‌داد. و مسلماً می‌دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد، در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت. و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند، اگر می‌دانستند!

دانشگاه اخلاق مدار، هیچگاه در انحصار خود باقی نمی‌ماند و خود را مجرای فیض علم، مهارت، اخلاق می‌داند اما به هیچ عنوان، خود ماهیتی خود را نمی‌دهد تا تنها سود دریافت کند. از هویت علمی و معنوی خود در بستر ملی، دفاع می‌کند و در زمانه تعامل و تفاهم و همگرایی، نیز به تکامل هویتی خود می‌پندارد و ضمن پاسداشت و حفظ و استحکام بخشی عناصر هویتی خود، سوداگر علم و مهارت و اخلاق می‌شود.

۵. بی‌هدفی و بی‌معیاری

هدفگیری و تنظیم روابط مهمترین کانون موثر در مسیر تکامل است. داشتن هدف و داشتن معیار درست و منطقی برای تنظیم و کنترل رفتار و طرح ریزی راهبردی در تعالی از خودبیگانگی مثبت و امتداد خود تکاملی، نقش مهمی دارد. کسانی که در این زندگانی محدود و چندروزه، با دل نابینا و عقل راکد حرکت می‌کنند و اهمیتی به هدف و وسائل و فعالیت‌ها برای تنظیم آن‌ها نمی‌دهند، قطعی است که برای شناخت و تحصیل هدف اعلای حیات نیز اهمیتی قائل نخواهند گشت. در میان همه پدیده‌های هستی، دانشگاه به عنوان بستر پرورش انسان و مغز پیشبرنده علم، تنها در صورتی، پیشرفته و تمدن ساز خواهد بود که بتواند بی‌توجه به هدف‌های کاذب، به دنبال هدف حقیقی باشد، هدف حقیقی برای دانشگاه اخلاق مدار، قرار دادن علم آموزان در مسیر حیات معقول است.

۶. دوری از دنیابستگی و آزادی مطلق

دانشگاه اخلاق مدار در مسیر توسعه خود تکاملی و ساخت درونی خود ایده آل، دچار دنیابستگی نمی شود و با این نگاه طراحی و اداره و توسعه می یابد که جامعه هدف خود را برای جهان ماندگار و دائمی آخرت نیز باید بسازد. موضوع دنیابستگی سبب درگیری بشر با مفهوم «آزادی مطلق» می شود. در غرب آزادی برای هر فرد و گروهی تضمین شده است، اما مشروط بر این که آزادی فرد با حقوق و آزادی های دیگران تزاخم نداشته باشد. بنابراین تنها در این حالت است که آزادی، محدود و مقید می شود و بجزء آن نمی توان صورتی را فرض کرد. لازمه چنین نگرشی آن است که زندگی فرد برای خود (یعنی مستقل از دیگران) هیچ گونه قاعده و قانونی نداشته باشد؛ یعنی اگر انسان کثیف ترین و پلیدترین کارها را مرتکب شود، نمی توان او را سرزنش کرد.

به این ترتیب، انسان غربی می تواند فردی قانون مدار باشد؛ یعنی به حقوق و آزادی های دیگران تعرض نکند، اما در عین حال در پستی و رذالت غوطه ور گردد. صورت و تفسیری از آزادی مطلوبیت دارد که تنها ناظر به مناسبات ظاهری انسان ها با یکدیگر نباشد و در سطح هم زیستی مسالمت آمیز متوقف نماید، بلکه هموار کننده پا نهادن انسان در سیر تکاملی و معنوی باشد. پس از رهایی مغرب زمین از عوامل محدود کننده آزادی و دست یافتن به عظمت آزادی، این پدیده حیاتی که بهترین وسیله مسابقه در مسیر خیرات و کمالات بود، اولاً معنای بی بند و باری و بی قیدی یافت و ثانیاً به آن ارزش اصالی داده شد. آزادی به معنی بی بند و باری، شخصیت انسان را متلاشی می کند و از خودبیگانگی او را رقم می زند. متفکران غربی، آزادی بدون تفسیر معقول را تا حد هدف اعلی حیات بالا بردند. این تعظیم بسیار افراطی درباره آزادی، ناشی از خطای آن ها در تفکیک میان هدف و وسیله بود. (ر.ک: جعفری، ۱۳۷۹: ۱۸۰)

تحقق خود ایده آل در قالب دانشگاه اخلاق مدار، بر بستر حکمرانی علم و با بهره گیری از اصول اخلاقی و اسلامی امکان پذیر است. با شناخت و مهار متغیرهای بازدارنده، می توان به مسیری دست یافت که نه تنها بر ارتقاء علم و تعالی اخلاقی تاکید دارد، بلکه دانشگاه را به عنوان مرجع اصلی حفظ و توسعه هویت علمی و فرهنگی منحصربه فرد، تقویت می کند. این راهبرد می تواند دانشگاه را در مسیر رسیدن به خود ایده آل و ایفای نقش کلیدی خود در جامعه هدایت کند.

نتیجه گیری

دانشگاه‌ها به عنوان مهم‌ترین مراکز تولید علم و دانش، نقش بی‌بدیلی در ترویج معرفت و فرهنگ آفرینی در جوامع دارند. این نهادهای علمی با رسالت تربیت نیروی انسانی کارآمد و خلاق، از دیرباز توانسته‌اند در مسیر پیشرفت و تعالی جوامع حرکت کرده و تمدن‌ها را به سوی رشد و شکوفایی هدایت کنند. در این مسیر، یکی از اساسی‌ترین چالش‌هایی که پیش روی دانشگاه‌ها قرار دارد، حرکت از "خود طبیعی" به سوی "خود تکاملی" است. در منطق الهی، دانشگاه‌ها باید از مرحله خود طبیعی عبور کرده و به خود تکاملی برسند. خود طبیعی به عنوان حالت اصلی و غریزی، اغلب به نیازهای اساسی و ابتدایی تکیه دارد، در حالی که خود تکاملی بر اصول و ارزش‌های متعالی‌تر استوار است و هدف آن رشد چندساحتی انسان و جامعه است. برخلاف منطق ماتریالیسم دیالکتیکی که اوج تعالی را در خود طبیعی می‌بیند، منطق الهی بر اهمیت خود تکاملی تأکید دارد. دانشگاه اخلاق‌مدار، نهادی است که در مدار خود تکاملی قرار گرفته و هویت خود را نه تنها انسانی، بلکه الهی تعریف می‌کند. این دانشگاه به عنوان خدمت‌گذار مخلوق خدا، مأموریت خود را تولید علم نافع و کسب اعتبار الهی می‌داند. ابزار و سرمایه آن‌ها مادیات نیستند؛ بلکه بر نرم‌افزارهای معرفتی، سرمایه‌های انسانی و معنوی و رقابت‌های سالم و اخلاقی تکیه دارند. غایت و هدف نهایی دانشگاه اخلاق‌مدار، آرامش مخلوقات الهی از طریق آسایش نسبی پایدار است. این دانشگاه به دنبال تحکیم و زورگیری علمی و فرهنگی نیست؛ بلکه بر محور شناخت حقیقی حرکت می‌کند و سعی در ارائه نمونه‌ای متکامل و ایده‌آل از خود دارد. در مسیر دستیابی به خود ایده‌آل در دانشگاه اخلاق‌مدار، موانع متعددی وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

(الف) ناآشنایی با خود: عدم شناخت دقیق از ماهیت و ظرفیت‌های خویش می‌تواند موجب کندی در مسیر رسیدن به ایده‌آل‌ها شود.

(ب) خودباختگی: وابستگی به الگوها و ارزش‌های بیرونی و غفلت از هویت و ارزش‌های درونی، می‌تواند مانعی جدی در مسیر تعالی باشد.

(ج) انکار خود: نادیده گرفتن ارزش و اهمیت هویت فردی و سازمانی می‌تواند به انحطاط و رکود علمی و اخلاقی منجر شود.

(د) معامله با خود ماهیتی: هنگامی که ارزش‌ها و هویت به خاطر منافع زودگذر و مادی معامله شوند، دانشگاه از مسیری که باید در آن حرکت کند، منحرف می‌شود.

بی‌هدفی و بی‌معیاری: فقدان اهداف و معیارهای مشخص می‌تواند به انحراف از مسیر صحیح رشد و توسعه منجر گردد.

هـ) دوری از دنیابستگی و آزادی مطلق: دانشگاه باید همواره بر توسعه متوازن و معنوی تمرکز کند و از دنیابستگی و آزادی بی‌قید و شرط که ممکن است به ضایعات اخلاقی و معنوی بیانجامد، پرهیز نماید.

برای عبور از این موانع و دستیابی به خود ایده آل در چارچوب دانشگاه اخلاق مدار، موارد زیر پیشنهاد می‌شود:

الف) تأکید بر خودشناسی و هویت‌یابی: دانشگاه‌ها باید برنامه‌های آموزشی و پژوهشی را به گونه‌ای طراحی کنند که به تقویت خودشناسی و هویت‌یابی دانشجویان و اعضای هیئت علمی بینجامد.

ب) تقویت زمینه‌های اخلاقی و معنوی: با ارائه درس‌ها و برنامه‌های آموزشی که به تقویت ارزش‌های اخلاقی و معنوی می‌پردازند، دانشگاه می‌تواند زمینه مناسبی برای رشد متعادل و معنوی افراد فراهم کند.

ج) برنامه‌ریزی برای هدف‌گذاری دقیق: دانشگاه‌ها باید با تعریف اهداف و معیارهای دقیق، مسیری روشن و هدفمند برای حرکت خود تعیین کنند.

د) تشویق به رقابت سالم و همکاری: دانشگاه‌ها باید فضایی را فراهم کنند که در آن رقابت سالم و تعاون بین افراد و گروه‌ها تقویت شود.

خود ایده آل دانشگاه اخلاق مدار، نه تنها به عنوان یک الگوی علمی و آکادمیک، بلکه به عنوان یک الگوی فرهنگی و اخلاقی باید مورد توجه قرار گیرد. تحقق این ایده آل، نیازمند تلاش مستمر و آگاهانه در تمامی سطوح دانشگاهی و جامعه است. با تمرکز بر ارزش‌های اساسی و اخلاقی، دانشگاه‌ها می‌توانند نقش واقعی خود را در جهت‌دهی به جامعه و پیشبرد تمدن‌ها ایفا کنند. این حرکت به سمت خود ایده آل نه تنها به تعالی علمی و فرهنگی منجر می‌شود، بلکه زمینه‌ساز شکوفایی انسان‌ها و ایجاد دنیایی بهتر برای همه خواهد بود.

فهرست منابع

- قرآن کریم
نهج البلاغه
۱. امیری، سجاد، (۱۳۹۲)، پایان نامه سطح ۳: مطالعه تطبیقی از خودیگانگی از منظر علامه طباطبائی و علامه جعفری، قم: کتابخانه آیت الله بروجردی.
 ۲. تیلو، چارلز، (۱۳۸۷)، هگل و جامعه مدرن، ترجمه: حقیقی راد، منوچهر، تهران: نشر مرکز.
 ۳. جعفری، محمد تقی، (۱۳۶۱)، انسان در افق قرآن، تهران: بنیاد بعثت.
 ۴. جعفری، محمد تقی، (۱۳۷۳)، تفسیر و نقد تحلیل مثنوی، قم: انتشارات اسلامیه.
 ۵. جعفری، محمد تقی، (۱۳۷۴)، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
 ۶. جعفری، محمد تقی، (۱۳۷۹)، فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو، تهران: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
 ۷. دریابندی، نجف، (۱۳۶۹)، درد بی خویشی، تهران: نشر پرواز.
 ۸. رجبی، محمود، (۱۳۸۰)، انسان شناسی، قم: موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
 ۹. شریعتی، علی، (۱۳۷۷)، مجموعه آثار، تهران: انتشارات الهام.
 ۱۰. عبداللهی، محمد اسماعیل و قناعتی، ریحانه (۱۴۰۳). شاخص های آینده پژوهی حکمرانی دینی از منظر اندیشه های امامین انقلاب، نشریه علمی آینده پژوهی انقلاب اسلامی، ۲(۵)، ص ۳۸-۱۱.
 ۱۱. عبداللهی، محمد اسماعیل، حسین پور چایجانی، سارا، (۱۴۰۳)، سناریوهای آینده نگر در مبانی اخلاق اسلامی: روش های علمی در پاسخگویی به چالش ها، مجله پژوهش های اخلاقی، سال پانزدهم، شماره ۱، ص ۱۱۱-۱۲۴.
 ۱۲. عبداللهی، محمد اسماعیل، (۱۴۰۴)، تحلیل فقهی جایگاه شورا در مشروعیت بخشی به انتخاب حکمران اسلامی با تأکید بر دیدگاه آیت الله خامنه ای (مد ظله العالی)، مجله پژوهش های فقهی مسائل مستحدثه، ۳(۱)، ۹۲-۱۱۷.
 ۱۳. عبداللهی، محمد اسماعیل، (۱۴۰۳)، نقش حکمرانی استانی در پایداری توسعه: پایه های رفاه، امنیت و معنویت، مجله پژوهش های انقلاب اسلامی، ۱۳(۳)، ۳۴۱-۳۵۶.
 ۱۴. مارکس و انگلس، (۱۳۵۸)، مجموعه آثار، ترجمه: بیژن، تهران: انتشارات سوسیالیسم.
 ۱۵. مارکس، کارل، (۱۳۷۷)، دست نوشته های اقتصادی و فلسفی، مترجم: مرتضوی، حسن، تهران: انتشارات آگاه.

۱۶. مارکس، کارل، (۱۳۸۲)، سرمایه، ترجمه: ایرج اسکندری، تهران: انتشارات فردوس.
۱۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۴)، سیری در نهج البلاغه، تهران: انتشارات صدرا.
1. Abdollahi, Mohammad Esmaeil, Meta-Analysis of Human Nature through the Comparative Comparison of Judgmental Concepts in the Thought of Allameh Tabatabai and Augustine, Biannual Journal of Research in Shi'a Comparative Theology, Vol.5, No.8, Spring & Summer 2024, 325-360.
2. Amiri, Sajjad, (2013), Level 3.thesis: A comparative study of alienation from the perspective of Allameh Tabatabai and Allameh Ja'fari, Qom: Ayatollah Boroujerdi Library.
3. Daryabandi, Najaf, (1989), The Unpleasant Pain, Tehran: Flight Publication.
4. Jafari, Mohammad Taghi, (1361), Man on the horizon of the Quran, Tehran: Ba'ath Foundation.
5. Jafari, Mohammad Taghi, (1994), Commentary and Critique of Masnavi Analysis, Qom: Islamia Publications.
6. Ja'fari, Mohammad Taghi, (1995), Translation and Interpretation of Nahj al-Balagheh, Qom: Islamic Culture Publication Office.
7. Jafari, Mohammad Taghi, (2000), Follower Culture and Pioneering Culture, Tehran: Allameh Jafari Institute for Compilation and Publication.
8. Marx and Engels, (1979), The Collection of Works, Translated by: Bijan, Tehran: Socialism Publications.
9. Marx, Karl, (1998), Economic and Philosophical Manuscripts, Translated by: Mortazavi, Hassan, Tehran: Agah Publishing.
10. Marx, Karl, (2003), Capital, Translated by: Iraj Eskandari, Tehran: Ferdows Publications.
11. Motahhari, Morteza, (1995), Siri in Nahj al-Balagheh, Tehran: Sadra Publications.
12. Rajabi, Mahmood, (2001), Anthropology, Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute.
13. Shariati, Ali, (1998), Works Collection, Tehran: Elham Publications.
- Tilo, Charles, 2008, Hegel and Modern Society, Translated by: Haghighi Rad, Manouchehr, Tehran: Center Publishing.